



● يك لبنانی بالهجه اصفهانی

● حسین شیخ الاسلام ●

در سال ۱۳۶۰ زمانی که معاون وزیر خارجه شدم، برای اولین بار عماد مغنیه را دیدم. او و دوستانش دنبال این بودند که سازمانی جدای از جنبش امل در لبنان راه بیندازند که بیشتر عقیدتی باشد. آن‌ها با ایران رفت و آمد می‌کردند و با شخص بنده هم ارتباط داشتند. بعد هم شروع به یادگیری زبان فارسی کرده و خیلی زود موفق شدند؛ طوری که بیشتر مکالمه‌هایشان با ما، فارسی بود، البته به صورت دست و پا شکسته. رابط بین ما و آن‌ها، شیخ «حسین کورانی» بود. او مدتی در ایران طلبه بود و فارسی را خوب صحبت می‌کرد. خیلی از ملاقات‌ها هم در خانه شیخ حسین برگزار می‌شد.

سال ۶۱ این افراد صحبت‌ها و عقایدشان را یکی کردند و تصمیم نهایی را گرفتند که چگونه کار را ادامه دهند و چه چیزی از ایران بخواهند. بعد آمدند ایران و خواستند حضرت امام را ببینند. آن‌ها با صحبت‌هایشان وزارت خارجه را توجیه کردند و ما به این نتیجه رسیدیم حالا وقت رفتن به محضر امام است. ۹۰ نفر از این برادران لبنانی به ملاقات امام رفتند. حاضران در جلسه برایم نقل کردند که وقتی سیدعباس موسوی به همراه هشت نفر دیگر، عقاید و برداشت‌های اسلامی‌شان را به امام ارائه دادند، ایشان فرمودند: «شما باید بروید اسرائیل را نابود کنید. ملت ایران در حالی که همه دنیا پشتیبان شاه بود، او را نابود کرد. از اسرائیل هم همه این‌ها پشتیبانی می‌کنند، اما فراموش نکنید و توجه داشته باشید شاه و سلطنت شاهنشاهی، ۲۵۰۰ سال در این مملکت ریشه داشت، اسرائیل در آن منطقه ریشه ندارد و این کار را برای شما راحت‌تر می‌کند.»

امام در آن دیدار به آن‌ها می‌گوید: «من در ناصیه شما می‌بینم که اسرائیل را نابود می‌کنید.» بدین ترتیب حزب الله رسمیت پیدا کرد. باید اشاره کنم

که هیچ کس در ایران یاد هر جایی به جز لبنان نمی‌تواند ادعا کند که حزب‌الله را او ساخته. حزب‌الله خودش حزب‌الله شد، نه این که ما حزب‌الله را حزب‌الله کرده باشیم. مثبت و منفی حزب‌الله هر دو برای خودش است. حتی همین الان هم حاج قاسم سلیمانی آن‌ها را اداره نمی‌کند. حزب‌الله خودش، خودش را اداره می‌کند و حاج قاسم به آن‌ها کمک می‌کند. بعد از دیدار با امام، ایشان دست مسئولان مربوطه را برای کمک به این بچه‌ها باز گذاشتند. آن‌قدر که امام درباره پشتیبانی از حزب‌الله به ما آزادی عمل دادند، نسبت به بقیه این‌گونه نبودند.

بعد از این که حاج عماد فرمانده جهادی حزب‌الله شد، ارتباطم با او زیاد شد. اخلاق بسیار لطیفی داشت. من اغلب او را «حاج رضوان» صدا می‌کردم. او با فهم دقیقش به من مشاوره می‌داد. با این که روابط ما بسیار بالطف و صفا بود و با هم رفیق بودیم، اما به غیر از زمانی